

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد بجنورد

رنگ مرگ در آینه عرفان

تألیف

غلامرضا صمدیانی

صمدیانی، غلامرضا، ۱۳۴۰ -

رنگ مرگ در آینه عرفان / غلامرضا صمدیانی

مشهد: پژوهش توس، ۱۳۸۴

۱۵۰ ص

ISBN 964-7510-25-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱ - مرگ. ۲ - مرگ - جنبه های مذهبی - اسلام

الف. عنوان

۹ ص / ۲۲ / ۲۲۲ BP - ۲۹۷ / ۴۴

۲۸۸۷۴ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بجنورد

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: رنگ مرگ در آینه عرفان

مولف: غلامرضا صمدیانی

ناشر: پژوهش توس - همراه: ۰۹۱۵۳۱۵۵۴۵۸

چاپ: سعید / نوبت اول / زمستان ۱۳۸۴

تیراژ: ۱۱۰۰ جلد

شابک: ۹۶۴-۷۵۱۰-۲۵-۴

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

فصل اول - «بررسی نگارشهای مختلف در مورد مرگ»

الف- مرگ و ارباب لغت	۱
ب- مرگ از دیدگاه اساطیر ایران	۲
ج- مرگ از دیدگاه حکمای یونان	۳
د- مرگ از دیدگاه حکمای بودایی؛ (نیروانا و فانی عرفانی)	۵
هـ- مرگ از دیدگاه اسلام و قرآن	۶
و- مرگ از دیدگاه بعضی از متفکران و فیلسوفان بزرگ اسلام	۷
لحظات مرگ و حالت محتضر	۸
ز- یادداشتها	۱۱

فصل دوم - «تصاویر مرگ در آثار عارفان»

الف- حقیقت و چگونگی مرگ	۱۳
ب- مرگ و خواب	۱۹
ج- راهها و اسباب بی نهایت مرگ	۲۰
د- از مرگ گریزی نیست	۲۳
هـ- وضعیت انسان بعد از مرگ	۲۵
و- یادداشتها	۲۹
ز- کشتن نفس (مرگ ارادی)	۳۳
ح- یادداشتها	۳۸
ط- پیوند عشق و مرگ در عالم عارفان	۳۰
ی- یادداشتها	۳۶

فصل سوم - «شهادتها و مرگها»

الف - شهادتها در آثار عارفان	۴۹
ب - یادداشتها	۵۵
ج - مرگ افراد در آثار عارفان	۵۷
د - یادداشتها	۶۶
هـ - مرگهای عبرت انگیز	۶۸
۱- کشته شدن و نابودی قوم شعیب	۶۹
۲- نابودی قوم یهود و تبدیل آنان به میمون	۶۹
۳- کشته شدن اهل سبا	۷۰
۴- کشته شدن قوم صالح با بلای آسمانی	۷۱
۵- کشته شدن پادشاه یهود و یهودیان آدمکش در آتش	۷۲
۶- نابودی قوم عاد به وسیله ی باد	۷۳
۷- کشته شدن فرعون و قبطیان مصر در آب نیل	۷۴
۸- کشته شدن اصحاب فیل با سنگریزه‌های فرو ریخته شده به وسیله ی ابابیل	۷۴
۹- کشته شدن قوم نوح و غرق شدنشان	۷۵
۱۰- نابودی قوم لوط	۷۶
۱۱- کشته شدن قارون با فرو رفتن در زمین	۷۷
۱۲- کشته شدن نمرود به وسیله ی پشه	۷۷
و- یادداشتها	۷۸

فصل چهارم - «کشتنها»

الف- کشته شدنی که غالباً مقتول، عارفی نامدار است	۸۲
ب - کشته شدنی که مقتول، غالباً از عامه ی مردم است	۸۶
ج- کشتنهایی که صیغه ی دینی دارند	۸۹
د- کشتنهایی که جنبه ی سیاسی و نظامی دارند	۹۵
هـ- کشتنهایی که مقتول غالباً از گناهکاران است	۹۶
و- یادداشتها	۱۰۱

فصل پنجم - کشته شدن و مرگ حیوانات و پرندگان

الف- کشته شدن و مرگ حیوانات و پرندگان در مثنوی	۱۰۵
ب- اعلام حیات مردگان بعد از مرگ	۱۱۲
ج) یادداشتهای	۱۱۵
د- مرگنامه	۱۱۷
هـ- یادداشتهای	۱۳۱
فهرست مأخذ	۱۳۳

«باسمه تعالی»

«پیشگفتار»

مولا علی (ع) فرموده است:

«کم اطردت الایام ابجتها عن مکنون هذا الامر ای الله الا اخفانه هیئات علم مخزون^۱»

بسا روزگار از حقیقت آن [مرگ] نفتیش و بررسی نمودم، مشیت الهی آن را پنهان داشته است. مرگ از معلومات مخفی و مخزون است. و در جای دیگر چنین گفته: «یا له مراعا ما ابعدہ وزورا ما اغفله و خطرا ما افطعه لقد استخلوا منهم اس مدکبر و تننا و شوهم من مکان بعید^۲»

[مرگ] یا گور! چه مطلوب دور از دیدگان انسانی است و چه موضوع ضروری که دیدارش برای همه لازم است و با این حال مردم در باره ی آن، در غفلت شگفت انگیزی به سر می‌برند. آنچه را که مرگ و گور پیش خواهد آورد، خطر وحشتناکی است! چه تأسف بار است حال این مردم که از گذشتگان خود تذکر و عبرت نمی‌گیرند.

یکی از مسائلی که همواره، بشر را رنج داده است مسئله ی مرگ و پایان یافتن زندگی است. خداوند در قرآن کریم، مرگ را همچون زندگی، خلقت و آفرینش می‌خواند^۳. و پیامبر اسلام (ص) مرگ را انتقال از عالمی به عالم دیگر می‌داند.^۴

و مولا علی (ع) انس و اشتیاقش را به مرگ بیش از علاقه ی کودک به پستان مادر دانسته است^۵ و به همین سبب وقتی پس از شصت و سه سال مجاهدت و عبودیت و تلاش بی وقفه و تحمل رنجها در راه حق در مسجد کوفه، شمشیر خوارج، فرقتش را می‌شکافد، فریاد بر می‌آورد که «فزت وربّ الکعبه»^۶

۱ - نهج البلاغه - جلد ۲ - ص ۴۵

۲ - همان - ص ۲۳۱ و ۲۳۰

۳ - قرآن کریم - سوره ملک - آیه ۲

۴ - اصول کافی - جلد ۲ - ص ۳۴۴

۵ - نهج البلاغه - خطبه ۵ - والله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بنده امه

۶ - اصول کافی - جلد ۲ - ص ۳۴۴

امام حسین (ع) در واپسین لحظات عمر در روز عاشورا، مرگ را پلی دانست که مؤمنان را از کناره‌ی سختیها و دشواریها به ساحل سعادتها و نعمتهای جاوید منتقل می‌کند و عبور دهنده‌ی کافران به سوی جهنم و عذاب است.^۱ و اصحاب این بزرگواران نیز مرگ را واقعیت با عظمتی می‌پندارند که آنان را از زندان طبیعت و محدودیتهای جهان حس و رنگ رها ساخته، در عالم ملکوت به جوار رحمت حق می‌رساند.

«کازانتزاکیس» شاعر حماسه پرداز یونانی عصر ما، کسی که «اودیسه نو» را آفریده است اینگونه از مرگ می‌گوید: «مردی سال‌ها در مسیر شطی شناکنان فرو می‌آید، ناگاه احساس کرد که به آبشاری رسیده است و همین دم است که آب او را به کام خود فرو برد. بازوان خود را صلیب وار در هم انداخت و به آواز خواندن پرداخت. این برترین قلّه ای است که انسان می‌تواند به آن برسد»^۲

و شاید با چنین دیدی است که ترس از مرگ و نگرانی از نیستی جسمانی در آثار و افکار متفکران مسلمان ما، کمتر راه یافته است. و تنها آنان که مرگ را به منزله‌ی تباهی انسان می‌دانند، سخت از آن هراس دارند و آنرا تلخترین واقعیت حیات می‌شناسند. شکایت‌هایی که عده‌ای از نویسندگان و شعرا از نظام مرگ و زندگی کرده اند، همگی نشانگر هراس و نگرانی آنها از مرگ و تلخی آن است.

نمونه‌ی چنین طرز فکری را در رباعیات منسوب به خیام می‌توان یافت:

ترکیب پیاله‌ای که در هم پیوست بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین قد سرو نازنین و سر و دست از بهر چه ساخت وز برای چه شکست^۳

اینان می‌اندیشند: اکنون که بنا را بر مردن و رفتن گذاشته‌اند و ما بدون اختیار آمده ایم، این اندازه از ما ساخته است که نگذاریم این بیهودگی ادامه یابد و به این ترتیب احساس سرگشتگی و پوچی و در نتیجه فکر خودکشی، آنان را آشفته و پریشان می‌کند:

گر آمدنم به خود بدی نامدی ورنیز شدن به من بدی، کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دیر خراب نه آمدمی، نه شدمی، نه بدمی!

۱- همان ص ۳۶۷

۲- کازانتزاکیس- مقدمه کتاب مسیح باز مصلوب- ترجمه محمد قاضی- ص ۷

۳- خیام- رباعیات- به سعی محمد علی فروغی- ص ۴۱.

و «لرمانتوف» روسی نیز بر مرگ و پوچی زندگی، اشک می‌ریزد: «با دیدگان فرو بسته، لب بر جام زندگی نهاده، اشک سوزان بر کناره ی زرین آن فرو می‌ریزیم، اما روزی فرا می‌رسد که دست مرگ، نقاب از دیدگان ما بر می‌دارد و هر آنچه را که در زندگانی مورد علاقه ی ما بوده از ما می‌گیرد، فقط آن وقت می‌فهمیم که جام زندگی از اوّل خالی بوده و ما از روز نخست از این جام باده، جز باده ی خیال ننوشیده ایم»^۱.

در این ابیات که بعضی به بابا افضل کاشانی نسبت داده اند، گوینده بر آن بوده است که جوابی به رباعی خیام دهد:

تا گوهر جان در صدف تن پیوست از آب حیات، صورت آدم بست
گوهر چو تمام شد، صدف چون بشکست بر طرف کله گوشه ی سلطان بنشست.^۲

در این رباعی، جسم انسان همچون صدفی دانسته شده که گوهر گرانبهای روح انسانی را در دل خود می‌پروراند، شکستن این صدف، زمانی که وجود گوهر کامل می‌گردد، ضرورت دارد تا گوهر گرانقدر از جایگاه پست خود به مقام والای کله گوشه ی سلطان، ارتقا یابد. فلسفه ی مرگ انسان نیز این است که از محبس جهان طبیعت به فراخنای بهشت که عرضش به وسعت آسمانها و زمین است منتقل گردد و در جوار «ملیک مقتدر» و خدای عظیمی که در تقرّب به او هر کمالی حاصل است، مقام گزیند.

در حقیقت مرگ برای پوچ گراها، از دنیا رفتن و از مطلوب و محبوب جهان دور شدن است و برای معتقدان، به سوی مطلوب و مقصود روان گشتن، و بخصوص شهادت، انتخاب آگاهانه ی مطلوب و مقصود و با تمام وجود پر کشیدن به سوی آن است، و خودکشی، رهایی از پوچی و بیهودگی متصور در دنیا و آفرینش.

به همین سبب دید هر کس از زندگی، نظرش را درباره ی مرگ مشخص می‌کند. «ویکتور هوگو» اوج شعله ی درخشان حیات و حضیض خاموشی و ظلمت مرگ را چنین تصویر می‌کند:

«ای زندگان! به دیدن آرامگاه پر شکوه او بروید، زیرا زنی که در اینجا خفته، الهه ای بود که روزی چند از سرناز پا بر زمین گذاشته و نام ملکه بر خود گرفته بود. روزگاری، لب خندان این زن، کمائی بود که رب النوع عشق برای تیر انداختن برگزیده بود. زمانی زیبایی او که از قدرت

۱ جعفری محمد تقی - نقد و تحلیل مثنوی مولوی - جلد چهاردهم - ص ۳۷۴

۲ بابا افضل کاشانی - رباعیات - به سعی سعید نفیسی

شیران غران، فزونتر بود، دل و عقل همه را سیر می کرد اما امروز اگر می خواهید به دیدار گور او بروید، نخست انگشت بر بینی بگذارید! این همه قدرت و جلال به چه کار آید؟ وقتی که اول و آخر همه چیز مرگ و فناست، آقایی روی زمین چه سود دارد؟^۱
و به قول سعدی:

آنکه پا از سر نخوت نهادی بر خاک عاقبت خاک شد و خلق بر او می گذرند.
و «فردوسی» هر چند سرانجام، بالین همه را خشت گور می داند^۲، و همگان را اسیر و گرفتار مرگ^۳، و در حالی که می داند کسی را به پشت پرده ی اسرار مرگ راهی نیست، دریافته است که بعد از مرگ، جای بهتر و جهان دیگری، انتظار رفتگان را می کشد:

از این راز، جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر، ترا راه نیست
به رفتن مگر بهتر آیدت جای! چو آرام گیری به دیگر سرای^۴
فیلسوف لذتجوی یونانی می گفت: «چرا از مرگ می ترسید؟ ترس از مرگ، کار کودکان است، زیرا تا احساس هست مرگ نیست و تا مرگ فرارسد، احساسی در کار نیست و پیداست که اپیکور هم مانند دیگران از تماشای دورنمای جهان پهناور مطلق که از شکافهای دیوار مرگ به همگان چشمک می زند، نگران و در شکنجه بوده است. اما همگان چنین نیندیشیده اند، گاهی هم جلوه ی مرگ را پیام آور مهر و امید دانسته اند:

شاعر بزرگ فرانسوی «لویی دولامارتین» مرگ را می ستاید و سلامش می گوید: سلام بر نوای مرگ! ای نجات بخش آسمانی! ای پاسبان دروازه ی ابدیت، هرگز بازوان تو، با تیغ قهر و کین مسلح نگشته، هرگز درد دیدگان تو، برق خونخواری و ستیزه گری ندرخشیده، هرگز پشیمانی تو، نشان ستم و خیانت در خود نداشته است. تو پیکری هستی که خدای مهربان برای ابلاغ پیام مهر و امید به سوی جهانیان فرستاده! تو راهنمایی هستی که موجودات جهان را از جاذبه ی ظلمانی زندگی، دور می کنی و به سوی سرچشمه ی نور و صفای ابدی پیش میبری^۵
اما همانگونه که از مرگ گریزی نیست:

- ۱- شفا شجاع الدین - زیباترین شاهکارهای شعر جهان - ص ۱۳۱ و ۱۳۰
- ۲- فردوسی - شاهنامه - چاپ مسکو - اگر چرخ گردون کشد زین تو سرانجام خشت است بالین تو.
- ۳- همان - چه دینی، چه اهریمنی بد پوست زمرگند بر سر نهاده دو دست
- ۴- فردوسی - شاهنامه - جلد ۸ - ص ۶
- ۵- شفا - شجاع الدین - نغمه های شاعرانه - ص ۱۴۶.

نیابد کسی چاره از چنگ مرگ چو باد خزان است و ما همچو برگ^۱

سخن گفتن از مرگ نیز، اجتناب ناپذیر است و شاعران و اندیشمندان بشری اگر چه بیشتر از زندگی گفته اند، حضور و چهره ی مرگ را هم از نظر دور نداشته اند و احساسشان را از فرود آمدن تازیانه ی مرگ بر گرده ی دوستان و آشنایان، اندوهمندانه و به زبان هنر و اندیشه ابراز کرده اند و نگارنده به اختصار سعی کرده ام از مضامین و مفاهیمی که عارفان بزرگ چون مولوی، سنایی، عطار، حافظ، ابوسعید ابی الخیر، هجویری، قشیری، نجم الدین رازی و انصاری و... درباره ی مرگ آورده اند، سخن بگویم و مرگ انسانها را به گونه هایی که پیش آمده است و حتی مرگ حیوانات را، در آثار آنها بویژه در مثنوی بررسی کنم.

اولین بار در کلاس درس استادی صاحب دل، از مرگ عارفان شنیدم و چگونگی مردنشان. و سفارش استاد مبنی بر پیگیری موضوع مرگ این عاشقان پاکباز، عزمم را جزم کرد و اراده ام را استوار، تا مقدمات تحقیق در این باره را فراهم آورده، به خواست خدا، عنوان اثر تحقیقی خویش قرار دهم. و مشورت با استاد بزرگوار جناب آقای دکتر عابدی بر شدت استواری این تصمیم افزود و تشویق ایشان، آتش تحقیق و جستجو را در این زمینه، شعله ورتر ساخت، اگر چه ابتدا قصدم سیری در دریای بیکران مثنوی و گزیدن ابیات مربوط به مرگ و بیان مطالب پیوسته به آنها بود، تأمل در موضوع، مرا در اقیانوس بی انتهای آثار بزرگ دیگر عارفان غوطه ور ساخت و بتدریج به سوی بررسی مضامین مربوط به مرگ در آن آثار نیز کشانند. و زمانی که از اقیانوس ژرف نوشته های عارفان، سوار بر کشتی مرگ به ساحل نجات ختم رسیدم، رمقی بیشم نمانده بود. مجموعه ای بزرگ از یادداشتها، همه از مرگ، حاصل سفر بنده به جهان گسترده ی عارفان شد که تنظیم و کاهش آن به طوری که از استحکام محتوا نکاهد و بر سستی لفظ نیفزاید، مدتها طول کشید. در موارد بسیاری از تعداد شواهد شعری کاستم تا بر سخنی که بیانگر معانی باشد بیفزایم و تلفیق و ترکیبی از نثر و نظم آمیخته به مرگ فراهم آورم تا در عین حال که مبین مضمون مورد نظر شاعر باشد از بهترین و زیباترین بیت یا بیتهای مربوط به موضوع نیز سود جسته باشم.

در این نوشتار ابتدا به بررسی دیدگاه گروههای مختلف فکری و دینی پرداخته ام. سپس از مفاهیم و مضامین مختلفی که عارفان در آثار خود به مناسبت های مختلف درباره ی مرگ

آورده‌اند، سخن گفته‌ام و در هر مورد از حکایتها و داستانه‌های بیان شده، به نتیجه‌ی مورد نظر اشاره‌ای کرده و ارتباط موضوع سخن را با آیات و احادیث روشن نموده‌ام. بعد از آن مرگ ارادی عارفان را با مرگ عاشقانه پیوند زده و به جهان شهیدان عالم عرفان، گریزی داشته‌ام و از تک‌تک مرگهای افراد مختلف بحث کرده و دامنه‌ی سخن را به پیرامون قتل‌هایی که در آثار عارفان مطرح شده، کشانده و حیوانات و پرندگان را هم در آن آثار مورد بحث قرار داده‌ام و سرانجام از اعمال و افعال مردگانی سخن گفته‌ام که به نوعی موجودیت و زندگی پس از مرگ، خود را به اطلاع زندگان رسانده‌اند. و حسن ختام این اثر، آوردن آیات مختلف با مضمون «مرگ» است که شاید لطف دیگری به سخن بیفزاید.

با اینکه می‌دانم در شرح و تفسیر و توضیح برخی از آیات به اختصار رفته‌ام، با اینهمه در بسیاری از موارد تا حدّ توان جستجو کرده و برای درک حقیقت مسائل اسرارآمیز مربوط به مرگ کوشیده‌ام و امیدوارم کبودی عیبه‌ای موجود در جامه‌ی مرگ با دیده‌ی اغماض نگریسته شود.

غلامرضا صمدیانی